

تجزیه و ترکیب کند. در بحث اصول گفته می شود که خبر واحد، اماره است و اصل برائت یک اصل عملی است اما گاهی تعیین اصل یا اماره بودن مشکل است مانند قاعده درء (تُدرء الحدود بالشبهات) که آیا اماره است یا اصل عملی؟ ثمره جایی است که اگر قاعده درء یک اقتضایی دارد و استصحاب اقتضاء دیگری دارد تکلیف چیست؟. مثلا شخصی شرب خمر کرده و می گوید من عاقل بوده بودم و فلان جرم را مرتکب شدم و از طرفی هم استصحاب عاقل بودن را داریم که می گوید او هنگام ارتکاب عاقل بوده. لذا استصحاب می گوید فرد عاقل است و باید حد بخورد و قاعده درء می گوید بالاخره شبهه ایجاد شده و حد منتفی است. اگر قاعده درء، اماره باشد بر مبنای تقدم اماره بر اصل باید به قاعده عمل شود و حد زده نشود و اگر قاعده درء اصل عملی است باید بحث شود که آیا این اصل مقدم است یا استصحاب مقدم است و یا اینکه اصلا با وجود استصحاب نوبت به چنین اصلی می رسد یا خیر.

نکته اینکه نمی توان گفت امارات مطلقا بر اصل عملی مقدم است هر چند در حال حاضر این یک تلقی عمومی است. ثانیا روی خود قاعده درء باید بحث کرد که در فقه سیاسی ما بحث کرده ایم.

قواعد دیگر مانند قاعده فراغ یا قاعده تجاوز آیا این قواعد اماره است یا اصل است؟ لذا این موضوع جای کار دارد و می توان تحت عنوان «نشانه شناسی اماره و اصل عملی با تاکید بر اخذ شک در موضوع دوم و عدم آن در موضوع اول و عملیات تطبیق بر مصادیق چالشی از قبیل قاعده درء، فراغ و تجاوز» از آن گفتگو کرد.

لذا در سوالی که در ابتدای بحث مطرح شد و پرسشگر بیان کرده بود اگر ما به آیه فاستلوا اهل الذکر تمسک کنیم می شود اصل، چون فرموده إن کنتم لا تعلمون و اگر به خذ معالم دینک من یونس تمسک کنیم می شود اماره. باید گفت اینجا نباید اشتباه کرد چون بنا شد که آیه هم اماره باشد چون همین آیه ان کنتم لا تعلمون هم می تواند مورد باشد و ما مخصوصا جلسه گذشته این مثال را در پاسخ به محقق خوئی زدیم که ایشان نباید با تمسک به این آیه بگوید شک در موضوع اخذ شده است.



تقسیم حکم به الهی و غیر الهی

تقسیم حکم الهی به اولی و ثانوی

حکم الهی اولی و ثانوی

هر حکمی نیاز به متعلق به دارد چه ثنایی باشد مانند يجب الصلاة و چه ثلاثی باشد مانند يجب الوفاء بالعهد. اگر حکمی به طبیعتی بدون توجه به عناوین عارضی احيانی تعلق بگیرد این حکم می شود حکم اولی و اگر حکمی به طبیعتی تعلق بگیرد اما با عوارض احيانی، اینجا می شود حکم ثانوی. مثلا ما حکم داریم: يجب الصوم: روزه طبیعت خاصی است که همه جا هست و وقتی ضرر هم دارد صوم صوم است و وقتی که خوف دارد صوم صوم است و طبیعت ثابتی است و حکمی که به این طبیعت تعلق گرفته می شود حکم اولی؛ حال اگر شارع فرمود اگر روزه مصداق اضرار به بدن است حرام است این می شود حکم ثانوی. در حکم اولی متعلق يجب، صوم بود و صوم عنوان فعل است که در همه حال با فعل است اما در حکم ثانوی عنوانی متعلق حکم می شود که گاهی هست و گاهی نیست.

نکته ای که همه به آن اذعان کرده اند اینکه گفته شده اگر عنوان ثانوی بیاید حکم عنوان اولی عقب نشینی می کند و ثانوی حاکم بر اولی است و ثانوی آمده برای بیان کمیت اولی. گویا یحرم الصوم عند الضرر در حال بیان کمیت و مقدار يجب الصوم است. در عرف هم این مطلب تصدیق می شود که ثانوی حاکم بر اولی است.

خلاصه بحث: شک، در امارات، مورد است و در اصول عملیه، شک، موضوع است و همواره امارات بر اصول عملیه مقدم است اما اماره شناسی و اصل شناسی گاهی آسان است و گاهی مشکل مانند قاعده درء که آیا اصل است یا اماره. در اقسام حکم، حکم تقسیم می شود به الهی و غیر الهی و حکم الهی تقسیم می شود به اولی و ثانوی. حکم اولی جایی است که حکم به طبیعتی بدون توجه به عوارض احيانی تعلق بگیرد و حکم ثانوی جایی است که حکم به طبیعتی با توجه به عوارض احيانی تعلق بگیرد. حکم ثانوی همواره حاکم بر حکم اولی است.